

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَّةُ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾

{ ۱۳۷ } روش‌هایی بیش از شما گذشته است، پس در زمین سیر کنید و در نتیجه بینید چگونه بود سرانجام تکذیب کنندگان.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًىٰ وَ مَوْعِظَةٌ
لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

{ ۱۳۸ } این گفتار روشنی است برای مردم و راهنمایی و موقعه‌ای برای پروا پیشگان.

وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْزُنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنُ إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

{ ۱۳۹ } سست مشوید و اندوه به خود راه ندهید در حالی که شما برترانید اگر مؤمن باشید.

إِنْ يَمْسِسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَ الْقَوْمَ قَرْحٌ
مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ
لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَسْتَخِذُ مِنْكُمْ
شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾

{ ۱۴۰ } اگر زخمی به شما می‌رسد، آن قوم رانیز زخمی مانند آن رسیده است و آن روزهایی است که در میان مردم دست به دست می‌گردانیم، و تا بداند خداکسانی را که ایمان آوردن و گواهان نمونه‌ای از شما اختیار می‌کند و خدا دوست ندارد ستمگران را.

وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ
الْكَافِرِينَ ﴿١٤١﴾

{ ۱۴۱ } و برای این که خدا پاک و خالص سازد کسانی را که ایمان آورند و نایبود سازد کافران را.

أَمْ حَسِبُّمْ أَنَّنَا دُخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا
يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ

الصَّابِرِينَ ﴿١٤٢﴾

{ ۱۴۲ } یا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید در حالی که خدا دانسته است کسانی از شما که جهاد کردن و نشناخته است پایداران را.

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَقُوَّهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَتَظَرُّونَ ﴿١٤٣﴾

{ ۱۴۳ } و آرزوی مرگ می‌کرده‌اید بیش از آنکه با آن رویه رو شوید، و اکنون آن را دیده‌اید در حالی که بدان نگاه می‌کنید.



{۱۴۴} و محمد جز فرستادهای نیست که فرستادگان پیش از وی گذشته‌اند. آیا پس اگر مرد یا کشته شد، بر روی پاشنه‌های پای خود باز می‌گردید؟ و هر کس بر روی پاشنه‌ها یش بچرخد و برگرداند که زبانی به خدا نمی‌رساند و به زودی پاداش می‌دهد خدا سپاس‌گزاران را.

{۱۴۵} هیچ نفسی را توان آن نبوده که بمیرد مگر به دستوری خدا نوشتهدای سررسیدار، و هر کس ثواب دنیا خواهد، از آن به وی می‌دهیم، و هر کس ثواب آخرت خواهد از آن به وی می‌دهیم و به زودی پاداش می‌دهیم سپاس‌گزاران را.

{۱۴۶} و چه بسیار بودند از پیامبران که پیشروان آین بسیاری به همراه آنان کارزار کردند. پس در برابر آنچه در راه خدا بدانان اصابت کرد احساس سنتی نکردند و احساس ضعف و فروتنی و افتادگی [در برابر دشمن] نکردند و خدا پایداری کنندگان را دوست می‌دارد.

{۱۴۷} و نبود گفارشان جز این که گفتند پروردگارا پیشان برای مانگناهان ما را وزیاده رفتن در کارمان را و استوار دار گام‌های ما را و یاری کن ما را بگروه کافران.

{۱۴۸} پس خدا ثواب دنیا و نیکی ثواب آخرت را بدیشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرَّسُولُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَتَنَزَّلْ عَلَى عَقِيقَيْهِ
فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ
الشَّاكِرِين ﴿٤٤﴾

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
كِتَابًا مُوجَلًا وَ مَنْ يُرِدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُوْتِهِ
مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدُ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُوْتِهِ مِنْهَا وَ

سَنَجْزِي الشَّاكِرِين ﴿٤٥﴾
وَ كَائِنٌ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا
وَهُنُوا لِمَا أَصَابُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا
ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِين ﴿٤٦﴾

وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا أَعْفُرُ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا
وَ انصُرُونَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٤٧﴾
فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ
الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٨﴾

شرح لغات:

خلَتْ، ماضی مؤنث از خلی: گذشت، رفت، جا تھی کرد، زمان تھی شد.

سُنَّ، جمع سنت (به ضم سین) : راه آماده و کوبیده شده، روشی که پیروی می شود، شریعت از سن: ریختن و جریان آب، تیز کردن کارد یا سرنیزه، تیزی اشتها، باز شدن گره.

نظر: چشم گردانیدن، تأمل برای دریافت واقعی.

عاقِيَة: پایان کاری که نتیجه گذشته و مقدمات آن است از عقب (به فتح عین و سکون قاف) : به پشت پا زدن، چیزی به پشت برگردانیدن، کسی به جای خود گذاردن.

وَهْن: دلسردی، سستی بدنی و روحی، ناتوانی در کار.

حُزْن: اندوه ناشی از فوت مطلوب، گرفتگی روحی، زمین سفت و خشن.

مَسْ: ادراک و حس لامسه.

قُرْح: (به ضم قاف) زخم چرکین درونی، (به فتح قاف) زخمی که از خارج به بدن رسد، زخم کاری، بریدن اسلحه، دمل، زخم بی سابقه، کندن چاه در محلی که حفر شده، آغاز رویدن گیاه، شکافته شدن جای دندان و برآمدن آن.

إِقْرَاح: رأی و سخن بی سابقه است. بعضی گویند قرح (به فتح): زخم زدن (به ضم) : اثر آن است.

نُدِاولُ از دولت: آنچه دست به دست گردد، (به ضم دال) : بیشتر در مورد اموال گفته می شود.

إِتْخَاذ از اخذ: چیزی را با کوشش و کشش برگرفتن و حیازت کردن، چیزی را با مقدمه و تهیه علل و اسباب به دست آوردن و برای خود گرفتن است.

شُهَدَاء جمع شاهد: ناظر، آگاه، شاهد روش و رفتار.



يُمَحْصُ فعل مضارع از مصدر تمحيص: تصفيه، تخلص از مواد دیگر، کاهش دادن گناه و پستی‌ها، تطهیر از آلودگی، آزمایش کردن، مَحْص: از عیب پاک شدن، زر را با آتش خالص کردن، درخشیدن، به شتاب دویدن، مانند فحص که خالص کردن چیز مخلوط شده است.

مَحْق (بر عکس محص): پوشیده، محو، تاریک گشتن، نابودی، از میان رفتن، پایان یافتن، کاسته شدن.

أَم: حرف عطف که بعد از همزه استفهام و برای معادله بین دو مطلب می‌آید، قسم دیگر استفهام صریح یا ضمنی است.

حَسِبُّم از **حُسْبَان**: گمان و اندیشه نامطابق با واقع، حساب پیش خود و یک طرفی.

لَمَا: نفی آنچه تاکنون واقع نشده و مورد انتظار است.
تَمَّنَّونَ، از مصدر تمّنی: آرزو، درخواست درونی، خواندن کتاب، ساختن مطلبی، از مَنَّی (به فتح میم و سکون نون): خداوند خیر را برایش مقدّر ساخت، او را آزاد کرد، اندازه، تقدیر، آرزو و امیدی که در ذهن تصویر و تقدیر شود.

موت: مقابل هرگونه حیات: (نباتی، حیوانی، انسانی، جسمی، روحی)، سردی و خاموشی آتش.

انقلاب: زیر و زیر شدن، برگشت از رویی که دارد، دگرگون شدن.
اعقاب، جمع عقب (به کسر یا سکون قاف): پاشنه پا، فرزند، فرزند فرزند.
نفس: آنچه حیات دارد و نفس می‌کشد.

إذن: اجازه و رخصت انجام، اذن خدا: جریان سنت تکوینی یا تشریعی الهی.
كتاب: نوشته تدوین شده، سرنوشت ثابت.

مُوجَّل، مفعول از اجل: زمانه محدود یا سررسیده.

ثواب، از ثوب: بازگشت شخص و عمل. هیأت و حرف زائد ثواب دلالت بر تکثیر یا تکرار دارد.

کَائِنُون: اسم مرکب از کاف تشییه و آی (با تشدید) استفهامی و تنوین که برای تثبیت نون به گونه نون درآمده به معنای تکثیر و تعظیم پیامد است و استفهام اعجابی را می‌رساند: وہ چہ بسیار بودند!

رِبِّی (در اصطلاح عبرانی یا سریانی): پیغمبران و مریبان و مدبران دینی. از رب: سرپرست، مربی.

إِسْكَانُوا از کَيْنَ یا کَوْن (به فتح یاء و واو) فعل جمع، استکانه: ناله برآوردن، زیونی نمودن، به چیزی تن دادن، جای گرفتن.
اسراف: تجاوز از حد در پی شتاب زدگی.

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَايِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ. هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُمْتَقِنِينَ.»

«خلت»، مشعر به گذشت و از میان رفتن سنت‌گذاران و بقای اصول آن سنن است^۱، و قید «منْ قَبْلِكُم»، ربط آن سنن را با مخاطبین می‌رساند. همان روش‌هایی است که از انسان‌ها در زندگی و جوامع و برخوردها و تضادها پدید آمده، یعنی از آن‌گاه که کاروان انسان به اجتماع و تکامل اجتماعی روی آورده است، راه‌ها و روش‌ها و درگیری‌ها و قدرت‌نمایی‌ها پیش آمده که چون جاده‌های کوییده و هموار، آشکار گردیده که بعضی در مسیر کمال و حق همی پیش رفته و موانع را

۱. سنت‌هایی که در عمق اجتماع جاری است و در سطح آن به صورت‌های پیروزی و شکست و عزت و ذلت نمودار می‌شود. سنت‌هایی که حال را به گذشته می‌پیوندد و عبرت برای آینده است، باید کشف و با آن تطبیق گردد – نه زیان است و نه ایمان سطحی، بدون درک سنت‌ها – بر آن‌ها باید راه یافت و انتباطی داد، آن‌گاه مشیت مطلق الهی است. (مؤلف)

برداشته و بعضی منحرف و یا متوقف شده و منقرض گشته‌اند، مانند سلسله تکامل انواع جانوران. و صاحب نظران باید آن سنن و عوامل و علل آن‌ها را دریابند و طریق مشهود دریافت آن سنن همان سیر در زمین و میان ملل و کشف آثار گذشتگان است: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ».

اگر مصدقین به حق و مجاهدین در برابر باطل‌ها و موانع که همان راه کمال و تکامل است، برای چندی متوقف شدند و یا به شکست برخوردن، باز آن راه به قدرت نیرومند حرکت حیات، ادامه یافت و در مسیر تاریخ امت‌ها ترسیم شده آن سنت‌ها را پیمیران و رهبران بزرگ و پیروان آنان باز و تصدیق کردند، میدان وسیع زندگی انسانی و رحمت و خیر را گشودند، و این آدم‌نماهای واژگون در حیوانیت و خزیده در لام غرورها و پوست غرائز و شهوت و مکذب به موقعیت و حقایق حیات آن را دروغ پنداشتند، و این مکذبین مانند ساختمانی که در معرض سیل قرار دارد و خاشاک روی آن، از میان برداشته شدند و در گوش و کنار، آثاری برای عبرت آیندگان و اندیشمندان به جای ماند: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ».

این خطاب‌ها متوجه مسلمانان است؛ اگر در یک میدان مانند احمد دچار شکست جنگی شدند، در میدان تفکر و اندیشه از آن عبرت یابند و برای همیشه در تفکر و یافتن علل و طرق شکست یا فتح، پیروزی یابند، و به خوبی دریابند که تا ساختمان فکری و روحی و اجتماعی خود را تکامل ندهند، با همه قدرت رهبری، آن‌هم رهبری چون پیغمبر ﷺ، پیروزی نهایی نخواهد یافت. و دریابند که شکست در راه هدف، موجب آگاهی و هشیاری و تجربه و دریافت علل است که خود منشأ پیروزی‌ها می‌گردد. سازندگی اجتماعی آنها، با این آیات نواهی و اوامر تنظیم یافته: «لَا تَتَّخِذُوا بِطَائِنَةً، لَا تَأْكُلُوا الرِّبَوَا، أَطْبِعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»، در وسعت بیانش: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»، در روابط با یکدیگر: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ»، در خلقيات: «وَ

الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ، وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، در احسان: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، در طرد گناهان و آلو دگی ها: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...» و همراه با همه این ها، بینش اجتماعی و دریافت سنن مشهود: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سَنَنٌ».

با آگاهی و عمل به این اصول اجتماعی و اخلاقی و بینش و شناخت تاریخی بود که پس از برگشت از دامنه آحد، پی درپی پیروزی بود و پیشرفت و بت شکنی و درهم کوبیدن همه نظامات جاهلی. پیش از آن که کتابی راجع به شناخت تاریخی و سنن اجتماعی تدوین شود و یا مدرسه‌ای تشکیل گردد، و یا در دسترس عرب و مسلمانان متن جزیره العرب باشد، آنان با اشارات قرآن احوالات و وضع تاریخی و اجتماعی امت‌های مجاور مانند عاد و ثمود و فرعون و بابلیان و کلدانیان و دیگر جوامع منقرض شده را دریافتند. و سپس با مقایسه و از نزدیک‌تر بر اساس همین سنن و رهبری قرآن قدرت‌های عظیم ظاهری دو امپراتوری ایران و روم را دریافتند و پی بردنده که این قدرت‌ها هر چند دارای نیروی بس عظیم جنگی و نظامی و روش‌های آموزشی و سرمایه‌های مادی هستند، هیچ‌گونه اتكاء معنوی و فکری و اجتماعی ندارند. با این دریافت‌ها و نظرهای عبرت‌انگیز، با آن گروه اندک خود و بدون ترس و هراس، به مقابله هر دو قیام کردند و در همه این مراحل و هرگاه شکستی دیدند خود را باختند، تا به فتح مبین رسیدند. و تا آن‌گاه که متکی به ایمان و نظام پیوسته ایمانی و ناظر به سنن تاریخی و هدف‌های انسانی و رهبری قرآن بودند، همی پیش رفتند و ملل را به عدل و قسط اداره کردند. و همین که این سنن را نادیده گرفتند و از رهبری چشم پوشیدند متوقف شدند و به جاهلیت برگشتند و جهان را به جاهلیت برگرداندند.

این امر «فَسِيرُوا، فَانظُرُوا»، هر چه باشد (اصطلاح مولوی، ارشادی، وجوبی، استحبابی) چون دیگر اوامر قرآن است که مخاطبین آن - مسلمانان - آن را نادیده



گرفتند و در پوست خیالات و غورها ماندند و دیگران با پیگیری و جذب و کنجکاوی عمل کردند و پیش رفتند. با آنکه این امر، کمتر از بسیاری از دیگر اوامر قرآنی نیست: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا...»^۱، «فُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»^۲، «فُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الدِّينَ مِنْ قَبْلُ»^۳. و در بعضی آیات، به صورت استفهام سرزنشی و تحریکی آمده است: «أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...»^۴. «أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا... أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...»^۵ این اوامر و تحریکها چنان که برای دریافت سنن امن و عاقبت مکذبان و نیرومندان و جمعیت و ثروت و آثار بسیار داران و استعمارگران، «مکذبین، آشَدَ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا...» آمده، برای جستجو و دریافت چگونگی و آغاز خلقت هم: «فُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَا الْخَلْقُ...»^۶. چه تاریخ و آثار باقی مانده و اخلاق و روش‌ها و پایان کارامت‌ها و چه تحولات اجتماعی و خلقت گذشته‌ها، آیینه دور و نزدیک‌نمای واقعی است برای سیر و نظرکنندگان و عبرت و تجربه‌یابندگان. آیا این امر «فانظروا» مانند دیگر اوامر و نواهی قرآن و سنت، تکلیف‌آور نیست و نمی‌باشد گروه‌هایی از مسلمانان برای تدوین و راهنمایی مسلمانان تحقیق و در اطراف زمین و میان علل سیر کنند؟ و مانند دیگر علوم شرعی اصول و قواعد و فروع آن را تبیین تا مسلمانان بتوانند اجتماع خود را بر طبق آن سنن

۱. پس در زمین بگردید و بنگرید... نحل (۱۶)، ۳۶.

۲. نمل (۲۷)، ۶۹.

۳. روم (۳۰)، ۴۲.

۴. یوسف (۱۲)، ۴۲.

۵. غافر (۴۰) و ۲۱ (۴۰).

۶. عنکبوت (۲۹)، ۲۰ و ...

رهبری کنند و از انحراف‌ها و عقب‌گردها بازدارند، و سنن تحولات اجتماعی را -که اکنون مهم‌ترین مسأله روز شده - به وضوح بنمایانند؟ این بیان و تذکر را نشاید که محدود به مردمی مانند همان مسلمانان و یا واقعه‌ای چون أحد دانست، چون در آیات بسیاری و در موارد گوناگون قرآن آن سنن را به یاد آورده است: «فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»^۱، «فَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»^۲، «إِلَّا أَنْ تَأْتِيهِمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»^۳. و یا استفهام انکاری و سرزنش‌آمیز: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسْتَنَتِ اللَّهِ تَبَدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسْتَنَتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^۴ و سراسر قضایا و واقعه‌های تاریخی و برخوردهای حق و باطل که در قرآن آمده بیان همین سنن است نه تاریخ‌نگاری و داستان‌سرایی درباره اشخاص. پس بیان سنن و امر به بررسی و نظر در آن و نکوهش از اعراض و نادیده گرفتن آن بیش از هر مسأله و حکم فردی و اجتماعی در قرآن بیان شده است. نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای همه مردم و کافران نیز.

«هذا بیانٌ للناسِ وَ هُدیٌّ وَ مَوْعِظَةٌ لِلمُتَّقِینَ».

هذا، اشاره به اوامر آیه سابق و نتیجه گیری از آن‌هاست که بیانی است برای عموم مردم -نه مردم خاص- تا به تبیین قرآن آشنا شوند و عبرت گیرند، و برای متقیان که راه‌جو و آگاهند، هدایت و پند است.

در همان روزگارها که حوادث و اوضاع اجتماعی را یا معلوم تصادفات می‌پنداشتند و یا آنها را مستند به اراده قاهر و مستبدانه خدا و یا خدایان می‌پنداشتند،

۱. انفال (۸)، ۲۸.

۲. حجر (۱۵)، ۱۳.

۳. کهف (۱۸)، ۵۵.

۴. پس آیا جز همان سنت [و قانونی] که بر پیشینیان گذشت چیز دیگری را چشم به راه هستند؟ پس [بدان] که هرگز برای سنت خدادگرگونی و تحول و تکاملی نخواهی یافت. (فاطر (۳۵)، ۴۳).



و از سنن و قوانینی که خداوند در میان روابط اجتماع و پدیده‌ها و تحولات آن نهاده نا‌آگاه بودند، قرآن ارشاد به سنن را برای همه مردم تبیین کرد. و برای مردمی که دارای هدف و پیش روی هستند و همی خواهند که از لغزش‌ها و انحراف‌های گذشتگان پند گیرند، این سنن رهنما و پند و آگاهی است: «وَ هُدًىٰ وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ». متین همان کسانی هستند که با پرواگرفتن از لغزش‌ها و انحراف‌های گذشتگان و دریافت سنن آن‌ها طریق کمال را می‌یابانند. گرچه کسانی که هدف‌های خودخواهانه و استعمارگرانه و سلطه جویانه دارند نیز از سنن پند می‌گیرند و آنها را منظور می‌دارند و تاحدی به مقاصد خود می‌رسند، ولی پس از آن متوقف و منحرف می‌گردند، چون پرتو هدایت در پیش رو ندارند که پیش روند و پرواگیرند، مانند قدرت‌های استعماری و انقلابی محدود هستند که بینشی ماورای هدف‌ها «ایدئولوژی‌ها» ای اقتصادی و اجتماعی ندارند. این‌ها به سنن اجتماعی، چون ایجاد امید و آینده‌گرایی و درهای باغهای سبز و توحید قوای اجتماعی و تولیدی آگاهند و این سنن را به کار می‌برند، چنان که معاویه با شعارهای فریبنده به نفع خود و علیه قوای معارض توanst نیروهای مردم شام و دیگر جاها را متحد کند: «وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيِّدُ الْأَوْنَ مِنْكُمْ بِالْجَمِيعِ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرِّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ»^۱ چون هر فریب و ناحقی تاماًیه‌ای از حق در آن نباشد هیچ‌گونه قدرت تحرک و پیروزی ندارد، و چون حق خالص و تقوای پیوسته در آن نیست دوام و بقایی ندارد و همین که تضادی پیش آید و حق خالص تری به آن برخورد کند، باطلش روی می‌آید و متألاشی می‌شود «بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ

۱. و بی‌گمان به خدا قسم من حتماً چنین می‌بینم که آن مردم بوسیله اتحاد و یکپارچگی که برگرد باطلشان دارند و به علت پراکندگی شما از پیرامون حقی که در اختیار دارید، بدون شک دولت و حکومت را از دست شما خواهند گرفت. (نقل از خطبه ۲۵ نهج البلاغه) (مؤلف).

فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ﴿١﴾ .

در آن تاریکی‌ها و سکوت تاریخ که جز اشباح بت‌ها و طاغوت‌ها و ابوالهول‌ها و هرم‌ها و قبرهای آنان چیزی به چشم نمی‌آمد، پرتو قرآن بود که آن آفاق را شکافت و چشم‌ها را به درون تاریخ باز کرد و تاریخ را به زیان آورد تا تبیین کند و آگاهی، و پند دهد: «هذا يَبَيِّنُ لِلنَّاسِ وَ هُدًىٰ وَ مُؤْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ».

«وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ» .

می شود گفت که این دو نهی، ارشادی و به عنوان خبر «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ»، و حال معتبرضه «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» باشد: اگر شما پایه ایمانی دارید، نسزد که وهن و حزن در شما راه یابد، بنابراین، جمله «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ» معتبرضه است، و یا «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» شرط «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ» است.

پس از آن فرمان‌ها و هدایت‌ها و آگاهی‌ها و ارائه سنن و عواقب روش‌امت‌ها،
این دو نهی «وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْرَنُوا» خطاب به مسلمانان سست شده و روحیه باخته
پس از شکست اُحد و برای همیشه است. سستی و اندوهگینی و سرخوردگی ناشی
از حوادث که همیشه برای مردم شکست‌خورده پیش می‌آید، از این جهت که
شخص خود را زبون و زیردست می‌بیند رنج آور است، نه برای آنکه در یک میدان
جنگ و مبارزات جهانی شکست دیده است، این خاصیت ذاتی انسان است که سر
برآورده و بالا آید. این فنرهای پیچیده و محرك و نیرومند درونی انسانی است که به
سوی سربلندی و تعالیش برمی‌انگیزد، و مانند گیاه هر چه بالاتر رود شکوفاتر و
زندگانی می‌شود، از این رو ضریبه‌ها و فشارها و عقب‌راندگی و سریعه‌زیری و به

۱. بلکه به سلسله حق و باطل می‌کوسم تا مغزش از هم بیاشد سپس به ناگاه آن را نابود شدنی می‌یابی. انبیاء (۲۱)،



جای خودماندگی رنجش می‌دهد.^۱ این قیاس به نفس و واژگونی و محدودبینی مسخ شدگان کج بین است^۲ که رنج‌های تاریخی و همیشه بشر را در قسمت پایین‌تر از مغز و روح و دل و در کمبود شکم و شهوت و عیش و نوش خلاصه کنند و گمان برند که با کاستن یا از میان برداشتن این‌گونه کمبودها، انسان‌ها را از رنج و درپی آن از سرکشی برهانند.

نه این تلاش‌ها و مکتب‌های ناشی از آن‌ها و نه علوم و صنایعی که در همین مسیرهاست چنین قدرتی دارد. دانش‌هایی که چشم انسان را برای دید خود و استعدادهای درونیش و شناخت عالم و مبادی و غایات آن نگشاید و پایگاه ایمانی نداشته باشد و نرdban تعالی نباشد، چه بسا دید فطری را محدود و خود حجاب ماورا می‌گردد و پستی و زبونی و حقارت می‌آورد. با بالا رفتن انسان، ارزش‌های انسانی بالا می‌رود و علم و صنعت و روابط و اقتصاد نیز بالا می‌رود و ارزش واقعی می‌یابد و متحول می‌گردد.

این خطاب «وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ»، به مسلمانانی است که سخت شکست خورده همه چیز را به گمان خود از دست داده‌اند و بعضی از آنان

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

- | | |
|---|---|
| <p>در مزید است و حیات است و نما
در کمی و خشکی و نقص و غمین
در تزايد مرجمعت آنجا بود
آفلی حق لا يحب الآقلین</p> <p>(مؤلف)، مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۱۲.</p> | <p>۱. هر گیارا کش بود میل علا
چون که گردانید سر سوی زمین
میل روحت چون سوی بالا برد
درنگون ساری سرت سوی زمین</p> <p>۲. چون یکی موکر شد از ابروی او
موی کر چون پرده گردون شود
علم‌های اهل دل حمالشان
علم چون بر دل زند باری شود</p> |
| <p>شكل ماه نونمود آن سوی او
چون همه اجزاء کر شد چون شود
علم‌های اهل تن احمالشان
علم چون بر تن زند باری شود</p> <p>(مؤلف)، همان جا، بیت ۱۲۰.</p> | |

موهون و محزون شده بودند. همان افراد که با آن و عده‌ها و جهادها و هجرت‌ها اکنون خود را زیردست می‌پنداشتند. «وَأَنْثُمُ الْأَعْلَوْنَ»، جمله اسمیه و صفت تفضیلی اعلیٰ: شما شکست خورده‌گان اکنون، و برای همیشه، برتر و برترید، مشروط به این‌که ایمان در شما تکوین شده پایه گرفته باشد و بر آن استوار باشید: «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

با آن‌که همه به ظاهر مؤمن بودند، این واقعیت را مردم مغورو و متکی به بت‌ها، گرچه به گونه دانش‌هایی باشد «منهای ایمان» که در همین حال تحقیر شدگانند، به زودی نمی‌توانند درک کنند؛ مگر آن‌گاه که همه پایه‌ها و تکیه‌گاه‌های ساخته شده خودشان یکسر فرو ریزد. ابو سفیان کوتاه‌بین و مغورو و سرخوش به پناهگاه بت‌ها و به پیروزی موضعی و محدود خود، هنگام غروب نفس زنان خود را از دامنه اُحد به شب بلند آن رساند، چشمان ریز مضطرب و فرتوتش را از زیر کلاه خود و ابروهای ضخیم و از میان گونه‌های برآمده‌اش به اطراف وادی اُحد و میدان جنگ می‌گرداند، آخرین شعاع‌های رنگارنگ خورشید گونه و ریش انبوهش را رنگ‌آمیزی کرده بود، کشته‌ها و زخمی‌ها و بعضی از مسلمانان پراکنده در اطراف وادی را بررسی می‌کرد، ناگاه چشمش به گوشه‌ای خیره شد که گروهی سراپا مجروح پیرامون رهبر گلگون روی توحید را گرفته و چون شیر زخم خورده می‌خروشند و آماده فرمانند، همان کسان که زخم‌های کاری، ایمان‌شان را پایدارتر کرده بود. قلب ابو سفیان لرزید و به سایه هُبل پناه برد. ناگهان دودکینه و عقده‌هایی که از شکست توطئه‌ها و جنگ و گریزها، تحقیرهای خود و خدایانش، در درونش متراکم شده بود از گلو و دهان گشادش بیرون زد و در حالی که بت بدريخت چوبیش را از درون جامه‌اش بیرون آورده بالای دستش بلند کرده و آن را حرکت می‌داد و بالا می‌برد و با صدای گرفته و ناهنجاری فریاد زد: «أَعْلَ هُبل، أَعْلَ هُبل...».



این شعار، دیگر نباید اوج گیرد و فضا را مسموم کند، لذا موج توحید از پائین وادی برخاست: «الله اعلى و اجل، الله اعلى و اجل» و در فضا پیچید، رهبر شرك را مضطرب کرد، مانند طفلی که عروسکش را به سینه می‌چسباند و به رخ دیگران می‌کشد فریاد زد: «انَّا لَنَا الْغَرْبَىٰ وَ لَا عَزَّزَىٰ لَكُمْ!» دوباره آهنگ ندای توحید و ولایت برخاست: «الله مولانا و لا مولی لكم» این موج و نسیم توحید فضای آلوده شده به شرك را پاک کرد، و از حد یثرب و حجاز گذشت و از مرزهای شرك ... و از شرق تا غرب: «الله اکبر، الله اعلى و اجل، الله مولانا ...». ابوسفیان گفت: «يَوْمٌ بِيَوْمٍ بَدْرٍ وَ الْحَرْبُ سَيْحَانٌ!»^۱ یکی از اصحاب پاسخ داد: «لَا سوَاء قَتَلَنَا فِي الْجَنَّةِ وَ قَتَلَنَا فِي النَّارِ»^۲. این گونه در مقابل شعار باید شعار برتری داد، برتری ایمان به وحدانیت و عبادت حق بر شرك و کفر و پرستش بتها. برتری اهداف ثابت ایمانی بر هدفهای پست و متغیر، برتری نظمات عالی و عادلانه بر وابستگی های پست و ظالمانه.^۳

ابوسفیان میعادی برای جنگ دیگر اعلام کرد و هراسناک و سرافکنده و با شتاب به سوی لشکرگاهش می‌دوید. همین پیروزی موقت را فرصتی و غنیمتی پنداشت و فرمان کوچ و برگشت داد و در مقابل قدرت و علو ایمان، با این پیروزی، از درون شکست خورده بازگشت.^۴

۱. پیروزی امروز ما در برابر شکست روز بدر، و جنگ حالات مختلفی خواهد داشت.
۲. این شکست، برابر با شکست آن روز شما نیست. کشتگان ما در بهشت به سر می‌برند و کشتگان شما در آتش.

<p>کز کجا آمد سوی آغاز رو چشم راسوی بلندی نه هلا گرجه اول خیرگی آرد بلا</p>	<p>۳. حیله خود را چو دیدی باز رو هر چه در پستی است آمد از علا روشنی بخشد نظر سوی علا</p>
<p>(مؤلف)، مولوی، متنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۷۳.</p>	

«إِنْ يَمْسِسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تُلْكَ الْأَيَّامُ نُذَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَ لِيُمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ».

تعبير به مَسَّ، به جای (اصابة) اشعار به شکست ناپذیری و کاری نبودن و از پای در نیامدن قطعی است. فعل مضارع به جای ماضی اشاره به استمرار این مصائب و زخم خوردنها دارد و برای تصویر حادثه است. فاعل آمدن قَرْحٌ، به جای کفار و مؤمنین «ان يمسسككم الكفار بقرح ...» مشعر به علل و عوامل است که ضربه زدن و ضربه خوردن معلول همانها است. نه همان دست و قدرت کافران و یا مؤمنان. تشبيه «مِثْلُهُ» از جهت مجموع کمیت و کیفیت است، نه خصوصیات، چگونگی و مقدار و عدد.

تعبير به قَرْحٌ (به جای جرح) اشعار به زخم بی سابقه دارد، که در بدر بر کفار و در اُحد بر مؤمنان وارد آمد. و یا چون دملی از کفر و جاهلیت بود که در احد شکافته شد و از نفاق و خودسری و غرور که در اُحد پیش آمد مایه می گرفت و هم به معنای زخم کاری است.

«إِنْ يَمْسِسُكُمْ»، ان شرطی و فعل مضارع، در مورد «قد مسّکم...» که این حادثه می شود تکرار شود و یا ادامه یابد و محدود به میدان اُحد نشود تا مسلمانان آماده باشند. با آن که هفتاد تن از زیدگان مسلمانان کشته و بیشتر آنان مجروح شدند، قرآن این حادثه را به مَسَّ قرح: جراحتی سطحی، که بر ظاهر پیکر مسلمانان وارد شده تعییر کرده، شاید از این جهت که تا روح عمومی ایمان پایدار و زنده است، حادثه هر چه باشد همین قرح «جراحت سطحی» است. چنان که ضربه بر مشرکان در بدر، با آنکه هفتاد تن از آنها کشته و هفتاد اسیر و بسیاری زخمی شدند، تا روحیه شرک و شرک زا پایدار است در واقع مَسَّ قرح هست. پس برای مسلمانان، وهن و حُزن



چرا؟! «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ»، اشاره به این حوادث و پیروزی و شکست «(إِنْ يَمْسِسْكُمْ...)» است. «وَتِلْكَ...» با واو، باید عطف به مقداری از علل روحی و نظامی و فرماندهی و فرمانبری و دیگر موجبات شکست‌ها و پیروزی‌ها باشد که به حساب درنمی‌آید و بعضی را مردم خود در تجربه و حوادث و پیشامدها باید دریابند: این روزها و روزگارها، علل و موجبات به حساب نیامده و ناگفته‌ای دارد. قانون عمومی و سنت جاری و الهی آنها همین قانون تداول و تداوم است: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُذَاوِلُهَا يَبْيَّنَ النَّاسِ...» در جنگ‌ها و برخوردهای تاریخی و در لحظه‌های حساس سرنوشت، چه بسا حادثه ناچیز و حساب نشده‌ای وضع و مسیر را تغییر داده سپاه و ملت نیرومندی دچار شکست شود و به عکس، تغییر ناگهانی درونی و بالا رفتن قدرت ایمان، هشیاری و آگاهی ناگهانی، و یا غرور و نادیده گرفتن قدرت روحی و یا نظامی صفت مقابل، اشتباه در انتخاب مکان و زمان و همچنین عوامل طبیعی، بارانی، تغییر مسیر بادی، طوفان جوی و دریایی و مانند این‌ها که وضع و موضع را تغییر می‌دهد و به حساب نمی‌آید و در تاریخ بسیار است. مردم عادی این‌گونه حوادث و تغییرات ناگهانی و نامترکه را تصادف می‌پنداشند، هدایت قرآن و تأیید علم، اینها را مستند به علت و عللی می‌داند. این آیه، با تذکر دو واقعه متقابل پیش‌بینی نشدهٔ اُحد و بدرا: «إِنْ يَمْسِسْكُمْ قَرْخُ...»، «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ...» که عطف به افعالی مقدر و مشعر به حوادث و علل است، قانون کلی را که به اراده قوای مدبیر جهان اجرا می‌شود، بیان می‌کند: «نُذَاوِلُهَا يَبْيَّنَ النَّاسِ». (فعل جمع متکلم).

برداشت از این دو حادثه بدر و احد و مانند این‌ها، «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ» مانند صغیرای برهان: «عالِمٌ مُتَغَيِّرٌ أَسْتُ»، «نُذَاوِلُهَا يَبْيَّنَ النَّاسِ»، چون کبراً آن: «هُرَّ مُتَغَيِّرٌ حادثٌ أَسْتُ». پس همان که قانون تداول و تناوب را وضع کرده، قوای مدبرش آن را اجرا می‌کند و همی استمرار دارد. از این حوادث و علل حدوث آن‌ها و جریان قانون کلی

«نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» چه نتیجه یا نتایجی بر می‌آید؟ یا به تعبیر علمی، علل غاییه تداول^۱ درگیری‌ها و شکست و پیروزی‌ها و زیروزی‌شدن‌ها، چیست؟ «وَ تِلْكَ الْأَيَامُ...» بیان سنت و حکمت و کبرای «إِنْ يَمْسِسْكُمْ قَرْحٌ...» است، تا دیده و بینش مؤمنان باز شود و قضایا را از سطح عمومی بنگرند و حوادث جزئی را منطبق با آن که همان اراده حکیمانه است دریابند. گویا از همین جهت فاعل و عامل «قرح» از دو سو بیان شده و فاعل مداوله جمع متکلم آمده، تا ضمن آن دست تدبیری که قرح پیش آورده است تعیین شود: به شما ضربه‌ای رسید که انتظار نداشتید، به آنها هم بیش از آن ضربه‌ای رسید که انتظار آن را نداشتند. این مداوله پدیده‌ای است پیوسته و همیشگی که ناشی از اراده عمومی خداوند در برخورد های حق و باطل است.

«وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...» این علم خدا علم شهودی و تحقیقی و از جهت معلوم است نه آن که برای خداوند علمی حادث شود. چنان‌که ما به شب و روز و زمان آینده علم داریم، چون سرسید آن علم ظاهر و محقق می‌شود و معلوم فعلیت می‌یابد. و چون علم خداوند به ماسوای خود، همان چگونگی و هستی و فعلیت آن است نه صورت انتزاعی از آن‌ها و علم او عین اراده است، پس تحقیق و فعلیت ایمان مؤمنین مطابق اراده و سنت حکیمانه خداوند است. و مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا»، که معلوم علم خداوند است، همان مؤمنانی می‌باشد که ایمانی در آنها پایه گرفته و یگانه محرك و انگیزه آن‌ها گشته و هر انگیزه‌ای را تحت نفوذ خود گردانده دلهای آن‌ها را آرام و قدم‌ها را ثابت داشته است. و این همان تکوین ایمان است «إِنْ كُنْتُمْ

۱. تداول مبتنی بر آزمایش، اصلی از اصول تعالیم قرآن است، چه در سطح عمومی و بشری و چه آزمایش مؤمنان و پایه گرفتن و خالص شدن ایمان توحیدی. در بسیاری از سوره‌ها و آیات قرآن با تعبیرات و کلمات مختلف «باء، ابتلاء، فتنه، امتحان» این اصل و شناخت و نتایج آن تبیین شده است. (مؤلف)



مُؤْمِنِينَ» نه ایمان و اسلام به زیان، با وجود انگیزه‌ها و تضادهای درونی که در صفحهٔ احد رخ نمود و پدیدار گردید، پس این ظهور و معلومیت مردان ایمان از میان کافران و منافقان نیست.

«وَلِيَعْلَمُ»، عطف به افعال و مشعر به نتایج و رهاردهای کاروان بشریت و همه مردم است. چون این قانون تداول، بین النّاس «نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النّاسِ» جریان دارد – نه تنها بین مؤمنان و مشرکان – و نتایج آن هم برای همه مردم است. از آغاز زندگی انسان و از متن جوامع اولیه تا میدان گسترش یاب امت‌ها و ملت‌ها که در هر برخورد و پیروزی و شکست و جایه‌جا شدن‌ها، تجربه‌ها و دریافت‌هایی حاصل می‌شود و به تدریج انسان‌ها به قدرت اندیشه و فکر خود متکی می‌گردند و پی درپی از بندهای غریزی و اجتماعی رهایی می‌یابند و در این میان بندی‌ها و درماندگان فاسد شده از میان رفته و می‌رونند و صالح‌ها و اصلاح‌ها قدرت بقا احراز کرده و می‌کنند و پیش رفت‌هایند تا به حد بلوغ اراده و اختیار و انجام مسئولیت‌های انسانی رسیدند و آماده دریافت تکالیف الهی و پذیرش نبوت شدند و از بندهای درونی و بیرونی اوهام و شرک‌های رهیده و برهند تا امت واحد توحیدی و مؤمن به یک مبدأ و یک قانون و یک مسیر همگانی، تشکیل دادند، اکنون باید به کمال ایمان به خالق و ارادهٔ خلائق خود رستد تا علم ازلی خداوند ظهور و تحقق یابد: «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»، و چهره ایمانی رخ نماید و در نزد خدا و تاریخ حضور یابد و با مبدأ کمال مواجه و مورد خطاب او گردد: «وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءً»، که آیه فواصل زمان را از خبر «وَتُلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النّاسِ» طی کرده، تا «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» و عطف به نتایج مقدر، آن‌گاه به خطاب و حضور برگشت: تا خداوند از میان شما مؤمنان تحقیق یافته و معلوم علم خدا، نمونه‌های عالی انسانی و گواهانی از ایمان و صفات عالی و عمل، همی برگیرد. در این درگیری‌ها و اضداد تاریخ «تداول»، انسان‌هایی از

بندهای غرائز حیوانی و اجتماعی و خمیدگی اعصار و قرون و اوهام و شرک‌های تحمیل شده رهیله قد راست کنند تا انسان موحد و مؤمن به کمال مطلق سر برآورده و شکل گرفته با مواجهه با خدا مورد توجه و خطاب او گردیده جبهه‌ای از ایمان و توحید در مقابل شرک پدید آید، تا باز در میان درگیری‌های این دو جبهه، ایمان‌ها خالص شود و شخصیت‌هایی یکسر تحول و آفرینش نو یافته برآورده گردد که نمونه عالی و مشهود خلق‌ها و شاهد راه‌ها و روش‌ها: «وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ»، و رأس مخروط حرکت انسان‌ها و پرتوافکن مسیر تاریخ و محرك و فرمانده قلوب و

ستارگان رهنما و حضور عینی یافته و شاهد و مشهود خدا و خلق باشند.^۱

﴿وَكَذِلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أَمَّةً وَسَطَا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۲. ﴿فَأَوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾^۳.
 ﴿كُونُوا قَوَامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾^۴، ﴿كُونُوا قَوَامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ﴾^۵
 ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۶. ﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾^۷.

شهدایی که شهادت به وحدانیت و رسالت را با عمل و جهاد و شهادت تحقق می‌دهند و چنین کسانی شایسته رهبری و نظارت بر امور امت می‌شوند. این سنت الهی است که رهبری الهی و اصلاحی خلق باید از میان آزمایش‌ها و متن زندگی سر

۱. شهداء، جمع شهید به معنای شاهد و مشهود: حضور عینی بر دیگران، یادیگران بر او و شاهد و مشهود خدا. کشته راه حق را، به همین جهت شهید گویند. (مؤلف)

۲. بقره (۲)، ۱۴۳.

۳. نساء (۴)، ۶۹.

۴. نساء (۴)، ۱۳۵.

۵. مائدہ (۵)، ۸.

۶. حج (۲۲)، ۷۸.

۷. زمر (۳۹)، ۶۹.



برآورد و گزیده شود، نه از مردمی که در حاشیه زندگی و یا بر کنار باشند، هر چند خود را از جهت علم و معرفت و دقت نظر و بحث شایسته بدانند. با این نظر، شاید که «وَيَتَّخِذُ» هم عطف باشد به تقدیرها و فعلها و انفعال‌های گذشته: از برخوردهای تداول‌ها، شخصیت‌های مؤمن پدید آید که در بوته‌ها و آزمایشگاه حوادث خالص شوند و خداوند از میان مخلص‌ها و خالص‌ها خلاصه و شهادایی اتخاذ کند (با کوشش و کشش برگیرد و حیازت کند) که دل‌ها و دیده‌ها و مشاعر خلق را فراگیرند و خود متخذ و مஜذوب خدا و خلق مஜذوب آنان باشند تا هدف‌های برتر را بنمایانند و هرگونه انحراف را راست‌کنند و به هر توقفی حرکت و به هر حرکتی سرعت بخشنند و پیوسته در دل افراد امت‌ها زنده و پایینده شوند، چنان‌که تاریخ هم چهره و اهداف و اخلاق و حرکات و اعمال آن‌ها را ثبت و تضمین می‌کند و همی روشن می‌دارد، چون هیچ‌گونه آثار و رگه‌ها و تیرگی ظلم در روح و اعمال و زندگی آنها نیست و نباید باشد. محبوب و مஜذوب خدایند و مصون از تغییرات و عوامل فنا و محو، و اگر جز این باشند چنین در مقام شهدا نباشند که: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ».

«وَلِيُمْحَصَ اللَّهُ الذِّينَ آمَنُوا»، عطف به «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ...»^۱ می‌باشد و مقدرات پس از آن و نتیجه نهایی «وَلِيَتَخَذَّ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» با اتخاذ شهداء و تأثیر نفوذ و جاذبه آنها، فصل و میدان جدیدی برای درگیری و «تداول» باز می‌شود و تغییرات و

هست در ره سنگ‌های امتحان
امتحان‌ها هست در احوال خویش
هین به کمتر امتحان خود را مخر
هان زرسوابی بترس ای خواجه تاش
پس یقین را باز داند او ز شک

۱. گر تو نقدی یافته مگشا دهان
سنگ‌های امتحان را نیز پیش
امتحان بر امتحان است ای پدر
ز امتحانات قضا ایمن مباش
جون زند او نقد ما را برم حک

تحولات و بینش‌ها و روش‌ها که در این میان، خداوند مؤمنان را از هرگونه آمیختگی خالص و درخشان می‌کند و کافران را به زوال و محاق می‌برد. عطف‌های مقدّری که در این آیات آمده (بر خلاف کلام معمول، بس بلیغ و عمیق است)، اشاراتی است به علل و عوامل و فواصل و گذرگاه‌ها و جهش‌ها و پیامدها که برtero و بیرون از حیات و مسئولیت‌های مخاطبین بوده با سیر در سنن گذشته «قد خلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَّ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...» و تجربه و بینش‌های آینده، معلوم گردد. از دو برخورد جبهه ایمان و کفر «إِنْ يَمْسَكُمْ قَرْحٌ» تا بیان سنت کلی و جاری «وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ...»، با عطف و اشعار به علل و موجبات و آثار و پیامدهای تداول مستمر و برخوردها و اضداد ناشی از آن (علل اقتصادی و نفسانی و اجتماعی و معلومات و نتایج آن‌ها) و با گذر از آن‌ها به تحول ایمانی و پیدایش مؤمن آن‌گاه به گزیده شدن و اتخاذ شهداء از مؤمنان می‌انجامد: «وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءً» که گواهان و حاضران و ناظران تاریخ و تاریخ سازند. منظرة والای آنها مشاعر و چشم و گوش‌ها را پر می‌کند^۱، و در هر و جدان زنده و مؤمن، چشم باز آنان ناظر به سوی هدف‌های عالی انسانی و دست‌شان به فرمان حرکت و جهت‌گیری به سوی عدل و حق است. از این پس، تداول بین الناس باید از سطح زندگی عادی و تنگنای آن، به سوی فوق و تفوق و تعالی تغییر جهت دهد و مؤمنان را جذب کند و به حرکت آورد و ایمان‌ها را از عناصر شرک‌آلود و عوامل ارتفاع، خالص و درخشان سازد و عناصر کفر‌آلود و شرک‌آمیز را به زوال و محاق برد: «لِيُمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَسْمَحَ الْكَافِرِينَ». چون نه برای همیشه و همه ایمان‌ها و مؤمنان، خالص و درخشان و فوق

۱. «يَا كَوْكَبَ رَاقِ مَرَأَةٍ وَ مَنْظَرٍ فَكَانَ لِلَّذِهْرِ مَلِأَ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ»

نداو اشاره «شیخ عذری» به سر آن سوره - سید الشهداء - است که بر نیزه دشمن بالا رفت و همی بالا می‌رود و چون کوکب درخشان چشم و گوش‌ها و دل‌ها را پر کرده به سوی خود و هدف آسمانی خود جذب می‌کند. (۹۸ محرم). (مؤلف)



الشعاع می‌گردند و نه کفر به مراتب و گونه‌های گوناگون، یکسر به محاق می‌رود و تحت الشعاع می‌ماند، این حرکت تداولی و دورانی نیز ادامه دارد، و جز این نه حرکتی استمرار می‌یابد و نه تصفیه‌ای و نه تکاملی، همین توقف است و الودگی و چرکی کفر و سپس بازگشت. تداول اجتماعی هم چون تداول و اختلاف و زیروزیر شدن طبیعی و آب و هوا و نیرو و نور، منشأ جریان و بروز قدرت و تصفیه می‌گردد. آن‌ها که پایه ایمانی دارند، در کوره حوادث و برخوردها و شکست‌ها و از جواذب شهوات و آمیختگی از هواها خالص و آزاد و تابناک می‌گردند تا در چهره شهدای حق و نمونه‌های خیر و کمال درآیند و رهبر به سوی حق و کمال و چراغی راهنمای در مسیر تاریک انسان‌ها و شیستان حیات گرددند.

ور نمی‌تائی رضا ده ای عیار
که خدا رنجت دهد بی اختیار
علم او بالای تدبیر شماست
که بلای دوست تطهیر شماست
از همه خلق جهان افرون شدست
زین سبب بر انبيا رنج و شکست
تا ز جان‌ها جانشان شد زفت تر
که ندیدند آن بلا قومی دگر^۱
آن چنان که کافران، که صفت کفر در آنها پایه گرفته در میان تصادم‌ها و پیروزی و شکست‌ها، هر چه بیشتر بر کفر و عنادشان افزوده می‌شود و از نور حق و فطرت روی می‌گردانند و رو به محاق می‌روند.

پس این اندیشه که طرفدار حق و زیر پرچم آن بودن ضامن پیروزی باشد، نادرست و با اراده خدا و مشیت و سنت او مطابق نیست و گرنه با پیروزی همیشگی و شکست ناپذیری حق، همه مردم به آن می‌گرویدند و دیگر صفت‌بندی و جهاد و ظهور درجات ایمان و کفر و تابندگی و محاق و درنتیجه حرکت فرد و تاریخ متوقف می‌شد.

«أَمْ حَسِبُّهُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ».

«أَمْ حَسِبُّهُمْ»، استفهام انکاری و عطف به مقدر: چه می‌پندارید و چه می‌اندیشید؟ آیا گمان دارید که با همین ایمان و اسلام در سطح زبان و قلب به خود واگذار می‌شوید و آزمایش ندارید و از جریان تداول تاریخ برکنار می‌شوید و یا همین که به میدان کارزار کشیده شدید به پیروزی قطعی یا نهایی باید برسید؟ یا هر اندیشه خود ساخته دیگر؟ ... یا گمان می‌کنید که در همین حد ایمان و اسلام درهای بهشت موعود به روی شما گشوده شود و در آن وارد شوید؟! چنین نیست، هنوز آنان از شما که به راستی جهاد کنند و آن‌ها که پایدار و بربارند، معلوم و مشخص نشده‌اند. «الَّذِينَ جَاهَدُوا»، با وصف فعلی آمده چون گذرا و وقت است. «وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ»، با تکرار یعلم و وصف ثابت «الصَّابِرِينَ» خوی و روحیه ثابتی را می‌رساند که از کوشش‌ها و ضربه‌ها و فشارها و تصفیه‌ها حاصل می‌شود. مقصود از علم خدا در این آیات «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، وَلَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ» و مانند این‌ها تحقق خارجی و وقوع معلوم و اراده خداست، نه حصول و حدوث علم از لی و احاطی و یا ذاتی خداوند، چون علم در مرتبه تحقق اضافه‌ای به معلوم است. و تا معلوم نباشد علمی نیست و این‌گونه حدوث علمی از جهت حدوث معلوم است. چنان‌که هر عالم و صانعی پیش از وقوع و ظهور علمش در خارج، در مرتبه ذات و ذهنش، به معلوم ذاتی و بسیط و یا مشخص ذهنی خود علم دارد، در مرتبه حدوث و وقوع و تشخیص نیز به اعتبار معلوم به آن علم می‌یابد، پس علم به آن، همان پدید آمدن و مشخص شدن معلوم است و تا علم نباشد معلومی صورت نمی‌گیرد. چنان‌که در نظام خلقت، علم و حکمت و اراده خداوند، در پی برخورد سطوح عناصر طبیعی و جریان‌ها و فعل و افعال‌های



مستمر ظهور و تحقق می‌یابد، استعدادها و تکامل انسان‌ها نیز در پی حرکت و تداول و برخوردها و جریان‌ها پدید می‌آید، و در پی هر رکود و بستگی و خاموشی و سرفصلی، وحی و امر دخالت می‌کند و انبیا و آگاهانی برانگیخته می‌شوند و نبأها و آگاهی‌هایی می‌دهند و افراد راقی می‌سازند و سطح اندیشه‌ها و ایمان‌ها را بالا می‌برند، رکود را دَرْهَم می‌شکنند و جریان کُند را تسريع و تشید می‌کنند ... تا ختم رسالت وحی، که آغاز و افتتاح درهای علم و آگاهی و تنبؤ به روی همه و برای همه است، آگاهی و علم انسان به خود و سرنوشت نخستین خود، تaba آگاهی به خود، به جهان و اسرار خلقت و مبادی و غایات جهان و انسان آگاهی و علم یابد و قلم به دست گیرد و آنچه دریافت‌هه گسترش و امتداد دهد:

﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . أَقْرَأْ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ . الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمَنِ عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ...﴾^۱ نخستین وحی و اولین سوره و همین امر سرفصل و فاصل اسلام و جاهلیت است. درگیری از همین حرکت و جریان وحی آغاز شد، صفت توحید و آگاهی و علم و صفواف شرک و کفر و جهل. در میان گروندگان به اسلام، بخصوص پس از هجرت و قدرت و پایگاه یافتن مسلمانان در مدینه، کسانی بودند که هنوز ریشه‌های جاهلیت و جنگ‌های قبیلگی و افتخارات آن را با خود داشتند و با اتکای به قدرت و ایمان و نویدهای آن، می‌پنداشتند اسلام و قدرتی که از آن یافتند، تعقیب همان خصلت‌های قبیلگی و جاهلیت و جنگ‌های ناشی از آن‌ها باید باشد: گشودن عقده‌ها، پیروزی، سروری قبیله یا قبائل، غنایم و غارت. شکست مسلمانان در میدان احد، که اولین صفات‌آرایی و آمادگی و جنگ رسمی و مجهز بود، بیشتر نومسلمانانی را که هنوز هدف‌های اسلام را نشناخته و

۱. بخوان به نام پروردگار همان که آفرید. انسان را از خونی بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو ارجمند‌ترین است. همان که بوسیله قلم آموخت. و به انسان آنچه را نمی‌دانسته آموخت. العلق (۹۶)، ۱، تا ۵

گرفتار انگیزه‌ها و آثار جاهلیت بودند، دچار تحریر و شکست روحی و اندیشه عقب‌گردی کرد. موجبات شکست مسلمانان در جنگ هر چه بوده که در تاریخ ضبط شده، از نظر تدبیر الهی و برتر، درس‌ها و عبرت‌هایی است برای پیروان وحی و قرآن و ارائه هدف‌ها و ادامه آزمایش‌ها و تحول و حرکت جدید در تاریخ انسان از جریان کلی «وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ...» و معلوم شدن مؤمنان راستین: «وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمُوا» و اتخاذ شهدا از میان آنان: «وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» که نمونه‌های عالی آگاهی و علم و انتقال وحی باشند، و تصفیه روحی و اجتماعی مؤمن و محق کفر و ساخته شدن مردان مجاهد و صابر برای تحمل مصائب و رساندن رسالت اسلام: «وَ لِيَمْحَصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمُوا، وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ».

خلاصه این آیات و آیات دیگری که در همین زمینه نازل شده، همین است که در این سرفصل و جریان جدید تاریخی، این تداول و حوادث برای ساختن و پرداختن شخصیت‌های برتر و شهدای ایمان و توحید و علم و جهان‌بینی برتر باشند و مؤمنان صافی و مجاهد و صابر پرورده شوند که با مشعل ایمان و قدرت صیر، وحی قرآن را - از اقْرَأْ... تا پایان - به دنیا بیان کنار آن برسانند و شمشیر را از دست پاسداران طغیان و قلم را از دست قلم‌داران اندکی که در اندیشه‌ها و مدرسه‌های بسته و طبقات محدود که خواهانخواه در خدمت شمشیر است، بیرون آرند و ایمان و تقوا و علم و قلم را حاکم و همگانی گردانند. هدف همین بوده و هست و آزمایش‌ها برای همین: **(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتَرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ...)**^۱ **(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَئُلُّ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ...)**^۲ **(أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنُوا**

۱. توبه (۹)، ۱۶.

۲. بقره (۲)، ۲۱۴.



وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ ... ۱﴿نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً ... ۲﴾ وَ لَنَبْلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ
الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ ... ۳﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا تَتَصَرَّ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوا بَعْضَكُمْ
بِبَعْضٍ ... ۴﴾ وَ لَنَبْلُوكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا
أَخْبَارَكُمْ ... ۵﴿وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوا كُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ... ۶﴾
﴿ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَتَلَمَّلُوكُمْ ... ۷﴾ وَ لِيَتَلَمَّلِي اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحْضَ مَا فِي
قُلُوبِكُمْ ... ۸﴾.

«وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ». «کُنْتُمْ...» خطاب به مؤمنان است که تعالیم قرآن دریچه بقا و پس از مرگ را به روی آنان گشود و موت را سلب حیات برای حیاتی برتر و ولادتی دیگر شناساند و برای مؤمنان و صالحان و شهیدان زندگی برتر و سراسر حیات و جمال و قرب را موت، با این دید، همین واقعیت منفی و سلب حیات نیست، نقی برای ایجاب و سلبی برای ثبوت و اثبات است. آیات قرآن ناظر به همان جهت ایجابی و ثبوتی آن

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. عنکبوت (۲۹)، (۲۹).
۲. انبیاء (۲۱)، (۲۵).
۳. بقره (۲)، (۱۵۵).
۴. محمد (۴۷)، (۴۰).
۵. محمد (۴۷)، (۴۱).
۶. مائدہ (۵)، (۴۸).
۷. آل عمران (۳)، (۱۵۲).
۸. آل عمران (۳)، (۱۵۴).

ولَكَنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَسْتَلِي خَلْقَهُ بِعَضٍ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمِيزًا بِالإِخْبَارِ لَهُمْ وَ سَفَيَا لِلإِسْكَارِ عَنْهُمْ وَ إِسْعَادًا
لِلْخُلَاءِ مِنْهُمْ. (مؤلف) نهج البلاغه از خطبه قاسمه (۱۹۲). لیکن خدای سیحان آفریدگان خود را با برخی از
چیزهایی که ریشه آن رانی دانند، [با دادن اختیار و آزادی به آنان] می‌آزماید بدان هدف که برای آنان
آزمونی باشد و خود بزرگ بینی را از آنان بزداید و خود پسندی را از آنان دور کند.

است...^۱ «تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ ... مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ». **﴿تَحْنُ قَدْرُنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ ...﴾**^۲ **﴿فُلِّ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِكُمْ ...﴾**^۳، **﴿الَّذِي حَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ ...﴾**^۴ مؤمنان که در پرتو آیات قرآن، دریچه بقای برتر به روی شان گشوده شد، پیوسته به آن سوی این زندگی می‌نگریستند و آرزوی رسیدن به آن داشتند، تا در راه خدا با آن تلاقي کنند و در دعاها و خلوت‌گاههای عبادت توفيق شهادت می‌طلبیدند. در کارزار احمد که ناگهان خود را در میان شمشیرها و نیزه‌های پیام‌آور مرگ دیدند، بیشتر آنان چنان هراسناک و خود باخته شدند که گویا دیدشان برگشت و آن آرزوها را از یاد بردن و بهت‌زده و چشمها بازمانده و همی ناظر بودند و نظر دوخته بودند: «فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ». ضمیر «رايتموه» راجع به موت از جهت عوامل آن است. «وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» با جمله اسمیه، دال بر حال ثبات است، و نیامدن مفعول، همان بهت‌زده و خیرگی آن‌ها را می‌نمایاند.

با آیات جهادی که در مدینه نازل می‌شد و مقام مجاهدان و شهیدان را خداوند بیان می‌کرد، در مسلمانان شور و شوقی برای جهاد و شهادت پدید آمده بود و این شوق و شور پس از واقعه بدر و پیروزی مسلمانان و تجلیل از مجاهدان و شهیدان بدر افزوده شده بود، آن چنان که همین آرزو را در دل داشتند و چشم به راه دشمن و

-
- | | |
|--|---|
| <p>۱. نی شما گفتید ما قربانی ایم
ما اگر قلاش اگر دیوانه ایم
بر خط و فرمان او سر می‌نهیم
تا خیال دوست در اسرار ماست
هر کجا شمع بلا افروختند</p> | <p>بیش اوصاف بقاما فانی ایم
مست آن ساقی و آن بسیمانه ایم
جان شیرین را گروگان می‌دهیم
چاکری و جان سیاری کار ماست
صد هزاران جان عاشق سوختند</p> |
|--|---|
- . مؤلف)، مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۷۰.
۲. ما هستیم که مرگ را میان شما مقدار کرده‌ایم. واقعه (۵۶)، ۶۰.
۳. بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً دیدار کننده با شمامت. جمعه (۶۲)، ۸.
۴. همان کسی که مرگ و زندگی را آفرید. المک (۶۷)، ۲.



پیشامد فرصتی بودند. در حادثه احمد این آرزو به در خانه و پیش چشم آنان درآمد و با آن روبه رو شدند. ضمیر «تلقوه» راجع به موت، و یا به سیاق مطلب، راجع به جنگ است: جنگ احمد. این آیه پس از «أَمْ حَسِبْتُمْ...» صورت دیگری از نکوهش و انکار است: شما هم که آرزوی کشته شدن و ورود به بهشت دارید، با آن که آزمایش و مشخص نشده اید تا معلوم شود که آیا درهای آن به روی شما گشوده است یا نه؟! و همین شما آرزوی مرگ داشتید و آماده آزمایش بودید، پیش از آن که با آن روبه رو شوید: «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ». مفهوم این قید، همین است که پس از برخورد و روبه رو شدن با مرگ، همگی نتوانستید این آرزو را تحقق دهید، همانگاه که مرگ را، و مقدمات و چهره آن را رو به رو می دیدید: «فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ». اما چگونگی روبه رو شدن و مرگ را در مقابل دیدن، پس از آن آرزو و اشتیاق و روزشماری بیان شده، چون خطاب به همه مسلمانان است که بعضی همانسان که آرزو داشتند با آن روبه رو شدند و در میان انبوی شمشیر و نیزه دشمن خون آشام رفتند و آزمایش دادند و به درجه شهادت رسیدند و یا زنده ماندند و بعضی در همان مراحل اول که چهره مرگ را دیدند و بعضی پس از پیروزی موقت دشمن سست شدند. این آیه درباره چگونگی روبه رو شدن با مرگ پس از آن آرزو، سربسته و مجمل آمده است، تا هر گروه حساب کار خود را کند و بنگرد که تا چه حدی به پای آن آرزو ایستاده است، و تفصیل آن را خود و هر که صفحه احمد در برابر نمایان است، دریابد و بنگرد.

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». حصر «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»، در برای اندیشه ها و توهمات کسانی است که

بیش از مقام رسالت و ابلاغ آن، برای آن حضرت امتیازاتی و ابدیت و یا بقا را وابسته به حیاتش می‌پنداشتند و یا او را شکست‌ناپذیر می‌انگاشتند. «فَدَخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ...»، همان سنت جاری و پیوسته رسالت است که یکی از سنن جاری الهی می‌باشد تا برساند که این پیغمبر چون دیگر پیغمبران محکوم سنت موت و حیات و دیگر سنتهای است، نه حاکم بر آن‌ها، چنان‌که بعضی از مسلمانان تصور می‌کردند. او تنها رسول است تا رسالت الهی و هدف‌ها و مسئولیت‌ها را برساند و انقلابی در درون و اندیشه و اخلاق پدید آورد، انقلابی انسانی و الهی که با استقامت قامت و بر طبق فطرت پیش رود. و خلق رسالت و مسئولیت‌پذیر، با اراده و پای خود آن را پیش بزند، نه آنکه متکی به رهبر و جاذبۀ او باشند. رهبری باید رسالت باشد نه رسول و همان جاذبۀ رسالت است که باید پیش ببرد. پس اگر او بمیرد یا کشته شود باید انقلاب پیش رو به انقلاب پسرو برگردد: «أَفَإِنْ ماتَ أُوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ».

موت چون مقابل قتل واقع شده به معنای خاص آن است. اعقاب جمع عقب به معنای پاشنه که مرکز اتکا و حرکت و گردش است و کنایه از سرعت و برگشت است که بر محور پاشنه گردیده، و یا کنایه از راهروی غیر عادی و یا مقصود از عقب، جای پایی است که گذشته و آن را به جای گذارده است و از آن گذشته و برگشت به راهی که از آن گذشته است.

این تعبیر «انقلاب واژگون» رساتر از اصطلاح معمول «ارتجاع» است، چون شاید که ارجاع مترقبی و انسانی باشد و انقلاب بر عقب چنین نیست. با حصر «وَ ما مُحَمَّدٌ...»، و استفهام انکاری و سرزنش‌آمیز «أَفَإِنْ» و تعبیر «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»، معلوم می‌شود که همان ارجاع به جاهلیت است نه همان روی گرداندن از جنگ که قرآن از آن به «تولی» تعبیر می‌کند. گرچه پشت به کارزار کردن و فرار از میدان جنگ



نیز نموداری از کشش جاهلیت و برگشت آن و بی ثباتی در ایمان به حق و انقلاب پیشرو و اتکای به حیات رهبر بوده نه ایمان به رسالت و اهداف او.^۱

به نظر می‌رسد که «انقلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» معنایی عمیق‌تر و بیشتر از روی گرداندن از جنگ دارد که پشت کردن به جنگ از لوازم آن است. قرآن در مواردی که تنها بیان روی تافتمند یا فرار از جنگ و درگیری است به «تولی» تعبیر کرده است:

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا...﴾^۲، ﴿إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّهُمُ الْأَدْبَارَ، وَ مَنْ يُوَلِّهُمْ يُوْمَئِذٍ دُبْرُهُ...﴾^۳، ﴿وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوْلَنَّ الْأَدْبَارَ...﴾^۴، ﴿ثُمَّ وَلَيُنَشِّمُ مُدْبِرِينَ﴾^۵، ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ...﴾^۶. که در این آیات پشت کردن به جنگ و روی گردانی و گریز از آن به افعال «تولی، ولی»، آمده است، و در موارد دگرگونی ناگهانی روحی و فکری و اندیشه و بینش، چه در جهت کمال و بیشی باشد یا برگشت از آن، با مستنقعات انقلاب آمده است: ﴿إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَبِلُونَ﴾^۷.

۱. در روایات مجمع البیان: مردمی از منافقان و سنت ایمان‌ها، پس از ندای مشرکان: «الا قد قتل محمد» به هم گفتند: کاش فرستاده‌ای به سوی عبد الله بن ابی بفرستیم تا از ابی سفیان برای ما امام گیرد. و بعضی که خود را باخته بودند گفتند: اگر راست است که محمد کشته شده به آئین اول خود برگردیم! انس بن نصر گفت: ای قوم اگر محمد کشته شده پس خدای محمد که نمرده است و پس از محمد از زندگی چه می‌خواهید، پس بجنگید برای همان چیزی که رسول خدا برای آن جنگید و بمیرید بر همان چیزی که بر آن مرد. سیره ابن هشام: نظر این سخن را با عمر و طلحه و گروهی از مهاجر و انصار به زبان راند. آن‌گاه گفت: پروردگار امن پوزش می‌طلیم از آنچه اینها «مسلمانان» می‌گویند. و از آنچه آنها «منافقان» پیش آورده‌اند تبری می‌جوییم، سپس با شمشیر خود سخت به دشمن حمله برد تا شهید شد. (مؤلف)

۲. بقره (۲) ۲۴۶.

۳. افال (۸) ۱۵ و ۱۶.

۴. حشر (۵۹) ۱۲۰.

۵. توبه (۹) ۲۵.

۶. آل عمران (۳) ۱۵۵.

۷. اعراف (۷) ۱۲۵.

﴿وَ يَنْقِلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۱. ﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ﴾^۲. ﴿فَيَنْقِلِبُوا خَائِبِينَ﴾^۳. ﴿إِلَّا لِتَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقِلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ﴾^۴. ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلِبٍ يَنْقِلِبُونَ﴾^۵.

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...» بیش از آنکه دفع عذر کسانی باشد که از میان جنگ روی تافتند، رفع تصوراتی است که از آن حضرت و رسالتش داشتند. شاید کسانی چنان مقهور قدرت آن حضرت بودند که مرگ و شکستش را تصور نمی‌کردند و کسانی گمان می‌کردند که زنده و پایدار می‌ماند که رسالتش را در سرزمین عرب و یا بیشتر آن یا بیش از آن برساند و آنها را زیر لوای اسلام آورد. این گونه مسلمانان که تنها مجدوب شخصیت محمد ﷺ بودند و در پرتو شخص او پیش می‌رفتند و از خود چنان قدرت ایمانی و انقلابی پیش برند نداشتند، همین که چهره آن حضرت در میان درگیری جنگ پنهان شد و خبر کشته شدنش را شنیدند، در معرض جاذبه‌های جاهلیت و انقلاب فقههایی قرار گرفتند: «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» که استفهم انکاری و سرزنش‌آمیز است، همین را می‌رساند که در معرض چنین انقلاب عقب‌گردی واقع شدند: محمد جز همان رسول نیست که مسئول انجام رسالتش می‌باشد، نه چنان فوق بشر است که نمیرد و یا کشته نشود و نه برای همیشه زنده است و نه شکست‌ناپذیر، پس اگر مرد یا کشته شد، رسالتش پیش می‌رود. آیا شما پس از او به اعقاب خود - به راهی که در دوران تاریکی از جاهلیت به شتاب از آن گذر کردید - ناگهان و ناگاه باز می‌گردید و به سوی آن منقلب

-
۱. انشقاق (۸۴)، ۹.
 ۲. آل عمران (۳) (۱۲۷).
 ۳. آل عمران (۳) (۱۷۱).
 ۴. بقره (۲)، ۱۴۲.
 ۵. شراء (۲۶)، ۲۲۷.



می شوید؟! «وَ مَنْ يَنْقِلِبْ عَلَى عَقْبِيهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا». اگر کسانی از راهی که پیش آمده‌اند، بر پاشنه‌ها - که استوانه استواری و استقامت و حرکت است - برگردند، ضرری و توقفی در پیشرفت رسالت نمی‌رسانند و اگر رسانند نمی‌توانند برای همیشه به خدا و اراده او که رسالتی پدید آورده ضرر رسانند. شما به عقب و ارجاع تاریک جاهلیت برگردید، نور این حقیقت و رسالت تاریکی‌ها را می‌شکافد و پیش می‌رود، محمد بمیرد یا بماند.^۱

«سَيَجْزِي»، تأکید و تقریب جزاست که در هر لحظه آنان پاداش می‌یابند. شاکر کسی است که نعمت و منعم و مقصود او را بشناسد و با زیان و عمل سپاس‌گزاری کند. با زیان قدرشناسی خود را بنمایاند و با عمل نعمت را در طریق مقصود منعم به کار برد. و مقصود از شکر در این آیه، به قرینه مقام، شناخت نعمت هدایت و رهبری و پیشرفت و کمال در آن است، در مقابل انقلابیون معکوس که نعمت هدایت را کفران می‌کنند. و آنها که شناسا و شکرگزار و پاسدار رسالت و تعالیم او باشند و مشعل هدایتش را به پیش بزنند، خدا پاداش شان می‌دهد: «وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». نه عقب‌گرد، به خدا زیان رساند و نه شناسایی و پیشروی و سپاس‌گزاری به خدا سود رساند، آنان به زیان خود به عقب بر می‌گردند و اینان به سود خود پیش می‌روند.

-
- | | |
|---|---|
| <p>گر بمیری تو نمیرد این سبق
بیش و کم کن راز قرآن را فضم
کور گردانم دو چشم عاق را
طاعنان را از حدیث دافعم
در محبت قهر من شدقهر تو
دین تو گیرد ز ماهی تابه ماه</p> | <p>۱. مصطفی را وعده کرد الطاف حق
من کتاب و معجزت را حافظم
من مناره پر کنم آفاق را
من ترا اندر دو عالم رافعم
منبر و محراب سازم بهر تو
چاکرات شهرها گیرند و جاه</p> |
|---|---|

(مؤلف)، مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۹۶.

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًاً مُؤْجَلًا، وَمَنْ يُرِدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدُ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجِزِي الشَّاكِرِينَ».

این بیان تبیین حقیقتی دیگر برای مسلمانان پیشرو و نفی این گمان است که جهاد و پایداری در راه خدا، مرگ‌آور؛ و گریز و روی‌گرداندن از آن زندگی بخش است. و با چنین گمانی اختیار زندگی و مرگ را برای خود و خود را مالک آن دانند و از ارادهٔ قاهر و محیط خدا غفلت کنند و خدا را از تصرف در همهٔ شوون جهان و انسان برکنار پنداشند. این تعبیر خاص «ما کانَ لِنَفْسٍ» همین حقیقت را می‌نمایاند که برای هیچ زنده‌ای که حرکت و تنفس حیاتی دارد، اختیار مرگ نیست، چنان‌که حرکت و تنفس حیاتی نیز به اختیار جان‌دار نیست. با این بیان «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» استثنای از «ما کانَ» است. یعنی همان‌گاه که انسان مرگ را اختیار می‌کند، همان اختیار به اذن خدا می‌باشد. و اگر استثنای از «أَنْ تَمُوتَ» باشد چنان‌که ظاهر است، یعنی مرگ - چه طبیعی و چه اختیاری - به اذن خدادست. اذن خدا همان قوانین و اسباب و علل و ترتیباتی است که برای ادامه زیست هر زیست‌کننده‌ای قرار داده است. «كِتَابًا مُؤْجَلًا»، به زیان اصطلاحی، مفعول برای فعل مقدر: کتب کتاباً مؤجلاً، مرگ مکتوب شده به کتابی محدود و تخلف ناپذیر، و یا چون حال برای «بِإِذْنِ اللَّهِ»: آن اذن خدا در حالی که کتاب مؤجل است، همان اذن که به ترتیب علل و استعدادها، به صورت سرنوشتی مؤجل درآمده است. همان اذن تکوینی، گاه در طریق تکامل و تحرک انسان‌ها به گونهٔ تشریع جهاد و شهادت در می‌آید، تا مردمی به صورت شهدا درآیند.

«إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، كِتَابًا مُؤْجَلًا» که قانونی ثابت و سنتی جاری و سرنوشت شده است، همین که زمان کتاب مؤجل فرا رسید، موانع و حفاظتها و سپرها از میان می‌رود و عوامل ایجابی مرگ ایجاد و کاری می‌شود، یا قدرت و مدت حیات به پایان



می‌رسد که اجل مسمی و حتمی است: ﴿...ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَ أَجْلٌ مُسَمَّى عِنْدَهُ﴾^۱، ﴿... وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمَّى ...﴾^۲، ﴿وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا ...﴾^۳، ﴿وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرْدَى إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ﴾^۴. از این آیات دو گونه اجل و وفات بر می‌آید: اجل مسمی و حتمی که به پایان رسیدن مدت و مایهٔ حیات است و اجل غیرمسمی و تغییرپذیر که هر دو در واقع تقدیر و سرنوشت و کتابی دارد و به ارادهٔ تام شخص نیست. آنچه در بین حیات و موت به اختیار انسان مختار است همین جهت‌یابی و جهت‌گیری اراده و عمل است: «وَ مَنْ يُرْدَ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرْدَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا». چه اراده در جهت نتایج و بازتاب دنیا باشد یا آخرت، بهره‌ای از آن دارند. اگر «من» تبعیض باشد نه بیانی که از همه اراده و افعال ناشی از آن بهره‌ور نمی‌شود تا قدرت تأثیر اراده و عمل چگونه و تأثیر موانع و برخوردها و زمینه رشد بازتاب آن در چه حدی باشد؟ که حد اختیار همین اراده و عمل ناشی از آن است و از آن پس علل و عواملی خارج از اختیار تأثیر دارد. هم‌چون بذری که افشارنده و به دست عوامل غیراختیاری سپرده می‌شود. آنان که در هر نعمت و قدرتی، بخشنده و مقصد آن را می‌شناشند و انعام را در طریق خواست او و برای آنچه اعطای شده به کار می‌برند همان سپاس‌گزارانند که دیدار و اراده‌شان برتر و میدان عمل‌شان وسیع‌تر از ثواب دنیا و آخرت است و پاداش‌شان تخلف ناپذیر: «وَ سَنَجْرِي الشَّاكِرِينَ»، که سنجزی، مؤکد و مطلق آمده که قطعیت و وسعتی بیش از «نُؤْتِهِ مِنْهَا» را می‌رساند و نیز جمع متکلم اشعار به همکاری و

تعاون قوای فعاله عالم امداد و به نتیجه رساندن پاسداری و سپاسگزاری دارد. آیه سابق که راجع به نعمت رسالت و هدایت الهی است، پاداششان تنها به خدا نسبت داده شده: «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». این آیه، هم‌چون دیگر آیات، چشم مؤمنان را به علل و موجبات حوادث و نتایج تاریخی آینده نزدیک و دور آنها باز می‌کند تا دیدشان بسته و محدود به این‌گونه حوادث گذرا نباشد و از اندیشه‌های محدود و تردیدهای ناشی از آنها برآیند و از انجام مسئولیت‌ها بازنایستند و به عقب باز نگردند. آن‌ها که می‌گفتند و می‌پنداشتند که محمد ﷺ باید برای همیشه و یا تا پایان رسالت خود زنده بماند یا کسانی که به میدان جنگ احده رفته‌اند، اگر آن‌ها هم در مدینه می‌مانند و یا از میدان روی می‌گردانند، کشته نمی‌شوند یا اگر و اگر... این‌گونه گفته‌ها و اندیشه‌ها ناشی از دیدن امواج حوادث و حباب‌های چشم‌گیر آن است و ندیدن ماورای آن، دریا و اعماق و محركهای آن: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ...» و ندیدن و نادیده گرفتن تاریخ و تعمق نداشتن در آن:

«وَكَائِنٌ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ، فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا، وَاللَّهُ يُحِبُ الصَّابِرِينَ. وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَأَنْصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُ الْمُحْسِنِينَ».

این آیات تحلیلی از پیروان پیغمبران گذشته است که پیشووان دینی بودند و بیان سنت الهی درباره آنان «تُلْكَ الْأَيَامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»، و ارائه به مسلمانان است که گمان نکنند نخستین کسانی هستند که با پیغمبران همگام گردیده گرفتار مصائب شدند:

چه بسیار بودند پیغمبران آگاه‌کننده که جنگیدند و هم‌پای آنان، مریبان تربیت یافته



بسیاری بودند که ایستادند و در برابر مصائبی که به آنان در راه خدا می‌رسید نه سست شدند و نه ناتوان گشتند، نه کرنش کردند و نه به زیونی تن دادند و نه خود را باختند ... ارشاد و اشعار آیه برای آگاهی مسلمانان به تاریخ پیامبران و پیروان آنان است. همان‌ها که خود تربیت شده و مریبی دیگران بودند و برای آگاهی و تربیت مردم و همگامی با پیامبران قیام کردند و تاریخ‌ساز شدند ... اکنون که نبوت گذشته آنان ثبت و ختم شده، و برای همیشه ابعاد نبوتی کامل و رسالتی پایدار افتتاح گردیده و مسئولیت و تعهد ابلاغ و انجام آن به عهده شما آمده، باید با چنین قدرت ایمانی و ثبات و صبر، مسئولیت تاریخی خود را انجام دهید که صابرین محظوظ خدایند: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ». ضمیر فاعل قاتل «قُتِلَ»، فعل مجھول نیز قرائت شده، راجع به نبی است. «مَعَهُ رَبِيُّونَ كَثِيرٌ»، جمله حاليه: چه بسیار پیامبرانی که جنگیدند (یا کشته شدند) در حالی که با او ریبی‌های بسیار بودند. و شاید که ربیون، فاعل قاتل، باشد: چه بسا پیامبرانی بودند که ربیون بسیاری همپای آنان جنگیدند ... «وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا...» ربیونی که این چنین با مصائب رو به رو شدند و پایدار ماندند: «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَيِّلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعَفُوا وَ مَا أَشْتَكَأُوا...»، دم فرو بستند و گله و شکایتی به زبان نیاوردن جز دعا و درخواست امداد از مقام ربیوی: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا...» جز همین استدعا و استمداد از ربیشان برای غفران ذنوب و اسراف‌شان و ثبات‌قدم و یاری برای پیروزی. که به ترتیب بیان، ذنوب (دبیله و آثار روحی گناه) مانند زیاده‌روی در غرائز و انگیزه‌ها و شتاب‌زدگی در کار و تجاوز از حدود (اسراف بر نفس) در پی می‌آورد و تعادل و انضباط نفسی و عملی را بر هم می‌زند که موجب خلاء ایمانی و اضطراب و بی‌ثباتی و همه اینها منشأ سستی و شکست و زیونی است. ربیون که تربیت شدگان پیامبران بودند، در برخورد با مصائب توان‌فرسا و در هر حال، نه از قدرت ربیوی رب خود غافل می‌شدند و نه

از خلل‌های درونی و گناه و اسراف و آثاری که این‌ها در پی دارد و همیشه خود را در معرض گناه می‌دیدند و این‌ها را بیش از عوامل و علل بیگانه از خود، موجب شکست‌های شناختنده و جلب عنایت رب را برای غفران ذنوب و اسراف بر نفس، و ثبات قدم را، منشأ هر پیروزی و در هر مرحله: «وَ اُنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، در مرحلهٔ نهایی. این راه و روش و سنت پیمبران و پیروان بر حق آنها و نخستین تربیت‌شدگان آنان بود، نه چون شما، شما شکست دیدگان احدها علل و عوامل واقعی و روحی را نشناختید و با اتکابه شخصیت پیغمبر و پیروزی‌های پیش، مغزور و از ذنوب و اسراف‌های خود غافل بودید. هدف شما برتری موضوعی و کسب نام و غنایم بود، هدف پیمبران و رییون هم قدم با آنان، سازندگی خود و پیشرفت تربیت و احسان به خلق خدا. این‌گونه مردم را دوست خود و به سوی کمال و رحمت خود جذب‌شان می‌کند و بهرهٔ نهایی پیروزی و تاریخی در دنیا، و مقامات قرب و بهره‌هایی برتر در آخرت، از آن این‌ها است: «فَآتَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». بهرهٔ دنیا هر چه باشد گذرا و اندک و آمیخته با کدورت است و بهرهٔ آخرت باقی و صافی و نیک: «وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»